

# روح الامين

(برداشتی آزاد از زندگی نوجوانی امام)

افشین (مهدی) اکبری

شخصیتها

(16 سالگی امام خمینی)

روح الله

عمه (صاحبه)

حاجعلی

خان

سید معمر

قادر

خلاصه نمایشنامه :

روح الله طلبه ای جوان خبردار می شود که عمه ش (صاحبه بانو) به دلیل بیماری قلبی روزهای پایانی عمر خود را سپری می کند. عمه یکی از آرزوهایش در روزهای پایانی عمر دیدن روح الله بر بالای منبر است. روح الله اما هنوز خود را لایق بالای منبر رفتن نمی داند. روح الله از پسر عمه خود حاجعلی می فهمد که دست و پای آنها برای معالجه قلب عمه تنگ است. از طرفی سید، روحانی کهنسال خمین به اسم خدا زمینهای مهجور مردم را وقف خان خمین کرده است از جمله زمین پدری روح الله که بین دو زمین خان قرار داشته است. روح الله می گوید برای معالجه قلب عمه قصد دارد زمین را از چنگ خان در بیاورد. در سر زمین بین حاجعلی و قادر یکی از رعیتهای خان درگیری ایجاد می شود. روح الله نزد سید معمر روحانی قدیمی و استاد نخستین خویش می رود تا از اعمال خان و سید مطمئن شود. سید معمر که مسیر زندگیش عوض شده می گوید مصلحت این بوده است که زمینهای مردم به دست خان به مسجد و مکتب برای مردم تبدیل شود. روح الله در برابر سید به خروش می آید که این خم شدن در برابر طاغوت است ولی سید معتقد است که روح الله نه در زمان و نه در مکان مناسبی برای قیام علیه طاغوت قرار دارد. شب هنگام روح الله از طریق عمه نگران خود که روز به روز بر وخامت حالش افزوده می شود متوجه می شود که حاجعلی به منزل نیامده است. روح الله پس از پرس و جو از قادر و سید در می یابد که خان بدلیل مرافعه حاجعلی با رعیت خان قصد تنبیه او را دارد. این درحالی است که روح الله به عمه اش قول داده تا حاجعلی را سالم پیش مادرش برگرداند. بین روح الله و خان بگو مگویی بر سر حاجعلی، زمین و عدالت ایجاد می شود در نهایت سید به عنوان حاکم شرع خمین حکم می کند به دلیل نیاز خمین به خان و روح الله بین آنها حکمی جاری شود که نه سیخ بسوزد و نه کباب. " از لوازم قضاوت انصافه و از مقدمات انصاف مصلحت. خمین هم به مصطفوی نیاز دارد هم به خان. خمین هم به حاجعلی نیاز دارد هم به عکاس باشی. جناب خان بزرگی کنید و از سر تقصیر این بنده خطاکار بگذرید به شرط آنکه جبران مافات بشه". روح الله بخاطر نجات جان عمه می پذیرد که در ازای مجازات نشدن حاجعلی و پس گرفتن زمین از سید و خان در اولین منبر خود دفاع کند. تلخی ها و نارضایتی عمه و حاجعلی از تصمیم روح الله در کنار عذاب وجدان باعث می شود روح الله در میانه اولین منبرش از خان و سید معمر انتقاد کند انتقادی که باعث می شود او و حاجعلی در زیرزمین نمودر خانه خان شکنجه شوند. درحالیکه حاجعلی از تصمیم روح الله پشیمان شده و روح الله استوار او را به امید دعوت می کند صدای رهایی بخش مردم حاصل از اولین منبر روح الله باعث رهایی آنها می شود این در حالیست که عمه صاحبه به دعوت حق لبیک گفته است.

پرده اول

صحنه اول

نور کم‌رنگ ناامیدی محراب و منبر چوبی مسجد جامع خمین را روشن کرده است. محراب گران قیمت با انواع آرایه های معماری آراسته شده است. منبر از جنس چوب اعلا و روغن جلا خورده می درخشد. مابقی محیط مسجد در خاموشی مطلق فرو رفته است. روح الله روحانی جوان با مقاومت در برابر اصرار سید، مرد معمر شصت ساله از رفتن به منبر امتناع می ورزد.

سید دست دست میکنی چرا؟! مردم منتظرن. بفرما بفرما! صلوات ختم کنید.

روح الله سید گفتم که تکیه زدن به منبری که پیغمبر موعظه کرده لیاقت می خواد. آخه من یه لا قبا ...

سید پیغمبرم الان اینجا بود گوشت میگرفت میگفت این مردم کوردل بینا کن. یالا وخی برو بالا.

روح الله روا نیست من که هنوز تا انتهای راه نرفتم پیام از طی طریقش بگم. جور درنمیاد.

سید شما تا حالا از منزل نرفتی تا مسجد؟! طی طریق همینه دیگه. از خاک میرسی به صاحب خاک. اولاد پیغمبر! تو هر روز داری طی طریق میکنی.

روح الله اینکه میشه بی خبری محض. نسخه نجات بخش دسته طبیب حاذقه سید. من پرستارم نشدم هنوز سید!!

سید وخی برو. طبیب بازی در نیار. مگه خاله بازیه. یالله...

روح الله سید! سید! استدعا میکنم.

سید صلوات ختم کنید... الله هم صل الله محمد والله محمد.

سید به زور سعی می کند روح الله را بر بلندای منبر بنشانند و با مقاومت روح الله مواجه می شود. آنقدر کشمکش آنها ادامه پیدا می کند که منبر بر زمین می افتد و تکه های چوبش متلاشی می شود. همزمان با درگیری آن دو و با فرو شکستن منبر نور از صحنه رخت می بندد. نور صحنه می آید. خانه محقر روستایی، در گوشه ای از صحنه انباشت هیزمهای خشک و چهار پشته لاکمی تمیز در چهار گوشه صحنه به چشم می خورد. نشانه های از سنت های ایرانی و رقعه های خوشنویسی بر دیوارها آویخته شده است. روح الله در مرکز صحنه از خواب می پرد. حاجعلی مردی جوان و تنومند در گوشه صحنه مشغول جمع آوری هیزمهاست.

روح الله منبر کجا میبری؟!!

حاجعلی ای حی!! منبر کجا! ای سوخت اتاق عمه جانته!! هنوز لنگ منبری پسردایی تا خود خروس خون هذیون میگفتی. شرمت میشه خب نرو!!

روح الله این زلف ما رو هر خراباتی میبینه میخواد گره بزنه به منبر. عمه تا بعد سالی پامو نذاشتم تو میگه روح الله منبر. سلام علیکم.

حاجعلی عمه جاننت میگه قبل مرگش، خو! دوتا آرزو داره یکی منبر رفتن شوما یکی دیگه داماد شدن شوما. ما هم که پسر شیم هیچی؟

روح الله حاجعلی تو که زلف چلیپات گره خورده بود به قامت دلبر آ سید. چی شده پرده دلت پاره شده که آه میکشی.

حاجعلی ای حی! پسر عمه این دل شکسته یکم ناله کنه خورد میشه. دست رو دلم نزار که دل شکسته میشی.

روح الله  
 قضیه خان و خان بازیه که زبون از گفتنش شرمساره؟!  
 حاج علی  
 این بی پدر و مادر ...  
 روح الله  
 خودش خبط کرده مومن خدا! به پدر و مادرش فحش میدی؟! انصافتم مثل جواب سلام ت خوردی آ ..  
 حاج علی  
 این قلچماقم از تیر و طایفه همون مال مردم خوراست که دست میزارن رو هر چیز باید دو دستی تقدیمشون بکنی.  
 روح الله  
 اونا دست میزارن شما نباید بزنی رو دستت. سید نباید بره بالای منبر رسواشون کنه.  
 حاج علی  
 اونوقت دسته من قلم کنند کی عمه جنابعالی رو تر و خشک کنه؟! ها! کی به این زندگی نا به سامون سر و سامون بده؟! شما؟!  
 روح الله  
 من و تو قصور داشتیم که این اقامه جور و ستم سر به فلک کشیده. جلو ناحق باید یه جور حق دربیای که ..  
 حاج علی  
 شما چه جور می خوای جلو اقامه جور و ستم، یه جور حق دربیای؟! با منبر نرفتن؟!  
 روح الله  
 استغفرالله ... شما اگه دلت پره من سرم میارم جلو پات که رو سر بنده خالی کنی ولی حرف ناحق زدنش معصیت داره.  
 حاجعلی  
 شما پسر دایی نشستید بیرون گود میگی لنگش کن. اون از سید که سر دو تا زمین با خان منبرشو میفروشه اینم از جنابعالی که جای ملت نادون داری برای پسر عمه ت موعظه میکنی.  
 روح الله  
 سید چیکار کرده گفتی؟  
 حاجعلی  
 چکار کرده؟! هر چی زمین بی صاحب بود. هرچی زمینی بود که کسی سراغش نمیرفت. دوره افتاد به خر کردن ملت، استشهاد جمع کرد که وقف خدا کنه بعد شش دانگش زد به نام سیبیل خان. خودش نشسته بالانشین به ریش ما رعیت میخنده.  
 روح الله  
 اینجور نا روا تهمت بستن شاید دلت خالی کنه ولی کینه تو سنگین تر میکنه برادر.  
 حاجعلی  
 اتهام ناروا !! فقط خواجه شیراز خبر نیست از این حق خوری. زمین کوچیکه رو یادتون میاد؟  
 روح الله  
 همونکه بین دوتا زمین خان نه !! عمه صاحبه میگه آقام میخواست به یتیم ببخشه ...  
 حاجعلی  
 مال آقات بود ..  
 روح الله  
 چی چی مال آقام بود؟ ما به کسی وعده نکرده بودیم برای وقف ..  
 حاجعلی  
 مگه بقیه وعده داده بودند. اعتراض کردن با وعده آخرت قبول نکردن با قنطاق تفنگ زدن دهنشون ..  
 روح الله  
 آ سید سکوت کرد!! تو باور ما جا نمیشه اینهمه ظلم ...  
 حاجعلی  
 میگم خودش شد شریک قافله و رفیق دزد میگی سکوت کرد !!  
 روح الله  
 لا اله الا الله ...  
 صدای سرفه های پیرزنی را می شنویم.  
 روح الله  
 این سرفه ها خیلی درد داره. دوا و درمون کردین ؟  
 حاجعلی  
 دوا و درمون پول می خواد؟ تو این خراب شده باید جون بدی تا پول دربیاری اولاد پیغمبر.

روح الله چى چى ميگى حاجلى؟ چرا موقع حرف زدن جاده خاكي ميزنى ... راست و حسيني بگو جريان چى چيه؟

حاجلى من دست تنها فقط ميتونم ته شكم هفت سر عائله رو پر كنم؟! درمون قلبش پول هنگفت ميخواد. با دست خالي ميشه با مرگ سر و شاخ شد؟

روح الله پول هنگفت يعني چقدر؟! يه زار دو زار ده زار ..

حاجلى پول هنگفت يعني اونقدر كه ما تا حالا نديديم.

روح الله اميدت بخدا باشه برادر. از اين بيشتري كه نيست آدم دار و ندارش مي فروشه خرج دوا و درمون ميكنه.

حاجلى گفتم بيرون گود نشستي ميگي لنگش كن. كدوم مال اونكه بود خرج اين شد كه زنده بمونيم بقيه شم كه خان و اون سيد بي همه چيز ..

روح الله الله اكبر. الله اكبر.

عمه زنى پير و فرتوت وارد مى شود.

روح الله يالله .. خواب بودين نيومدم دست بوسى عمه جان... سلام عليكم.

عمه عليكم سلام (به حاجلى) با لاطائل بافتن عرق ميريزى. اين سينه ت جز جز نميكنه اينهمه آتيش سوزوندى.

حاجلى دروغ ميگم ننه!! حق بود اون زمين پدرى روح الله رو با چاشت صبح بكشه بالا خان و اياديش.

روح الله مگه بازار شامه هر چيزى دم دستشون اومد حراج كنند. آفتاب بالا اومد. ميرم پيش سيد واسه احقاق حق.

حاجلى سيد وا داده. داره نخ كش ميشه. ميرى چيش ببيني؟! شكافته شدنش.

عمه ببين وجدان ناسليم اين پسر رو روح الله!! چچور منافى آسايش همين دوزار اومد و شد نفس ميشه.

حاجلى اين آسايشه ننه؟! اى بزى بكوب قلبت بند دوزار پوله آسايش نيست جهنمه ..

عمه ميبيني روح الله زودتر از ملك الموت حاضر جوابى اين ذليل مرده منو ميكشه.

روح الله برادر من . هر ذره در اين مذرعه مهمان تو هست. هر ريش دلى بحق پريشان تو هست. دل بده پسردايى به كوه و دشت بزار دوزارم از اختلاط با ننه شما گير پسر برادرش بياد.

حاجلى ما كه تا هميشه امر كردين گفتيم چشم. شديد طوطى بله قربان گو. يا حق.

عمه تو بار و بنديلت خورد و خوراك انبوه كردم تا عرقت درنيومده دست به خوراك نزن. بى وضو دست به نون بزنى معصيت داره. تو راه مواظب جفتك و لگد از قرآن برگشته ها باش.

حاجلى به روى چشم. ما اين حرفهاى دلم پيش شما نتركه غمباد ميگيره تو دلم ميتركه. رخصت!!

روح الله يا على !!

عمه خدا پشت و پناهت.

روح الله استعمال يوميه اين حنجره حقش سرفه نيست عمه جان. عايدى برادرزاده بعد از سالى مقررى سرفه از حنجره نبود.

- عمه تو آهنگ این سرفه ها خوش آمدگویی گم شده. دیدمت این داغ دلم التیام پیدا کرد. داغ و لی دیگه نمیسوزونه.
- روح الله وقتی خبر اومد قم که شیرزنه خمین قلبش شکسته از غفلت برادرزاده یه لا قبا. تمام گلدسته های قم تو سرم شکست. منو اینهمه غفلت؟!!
- عمه چند وقت پیش سید گلایه میکرد که صاحبه بانو!! منبر ما خار داره که دیگه دل به دل خونه خدا نمیدی. گفتم صراط مستقیم یادت رفته. این منبر نفس تازه میخواد.
- روح الله این نقل قولهایی که حاجعلی می کرد از بده بستون سید حقه.
- عمه حرفم عمه بده بستون سید نیست. معامله تو با خدائه. یه وقت مثل من تنت پیش عزرائیل نلرزه که بدهکارش بمونی.
- روح الله چراغی که به خانه رواست به مسجد حرام است. اجازه بدید اتمام عاید تسکین سرفه های شما بشه بعد فرصت هست بدهیم باهش صاف بکنم.
- عمه اتمام درد سرفه های من تسکینش مرحمه منبر تونه. امثال تو که حرف بزندن خونه خدا شکل خونه خدا میشه.
- روح الله من هنوز عمه جان از خودم که هیچ از حال بنده های خدا غافلم چطور میتونم از غفلت یاد خدا موعظه کنم؟!!
- عمه آدم وقتی از یاد خدا غفلت نمیکنه که مدام حرف خدا رو بزنه. آفات قبل هجرتش گفت صاحبه پر و بال این روح الله رو بگیر تا پر بگیره.
- روح الله پرنده نا بلد پرش بدی یا سر از ناکجا آباد در میاره یا شکار کرکس و تیر شکارچی میشه.
- عمه نگاه عمه کن روح الله!!
- روح الله سرش را بلند می کند و در چشمهای عمه خیره می شود.
- عمه وقتی بلند پرواز باشی دست هیچ کرکسی پر شالم نمی گیره اینقدر بالا میری که زمین واسه ات قد دونه های تسبیح میشه.
- روح الله من قوت داشته باشم زهر سرفه های شما رو بگیرم از زمین کنده شدم عمه جان.
- عمه از جایش بلند می شود و به سمت خارج از صحنه حرکت می کند.
- عمه سرفه های من تموم نمیشه تا من تموم کنه شما میخوای سینه مو نرم کنی اینقدر با منبر سخت نباش.
- روح الله نظاره گر رفتن عمه می شود. دفترچه دعای خود را از عبایش در می آید. شروع به خواندن دعا می کند ولی عدم تمرکز باعث می شود از خواندنش منصرف شود. صدای اذان را می شنویم و روح الله به مسیری نا مشخص خیره می گردد. بلافاصله نقالی رو می یابد و با خودش اشعاری را زمزمه می کند و روی دستانش چیزی می نویسد.
- روح الله ای پیر طریق دستگیری فرما، طفلیم در این طریق پیری فرما، فرسوده شدیم و ره به جایی نرسید، یارا تو در این راه امیری فرما!

## صحنه دوم

اتاقکی محقر از چوب و گونی در دل زمین زراعتی که هر بار با وزش باد بیم از هم پاشیدنش روح الله، حاجعلی و قادر را متوجه خود می کند. قادر سی ساله تنومند در حال چای نوشیدن است در حالیکه روح الله و حاجعلی به جایی هایشان دست نزده اند.

قادر از اون سیاهی تا جایی که چشم کار میکنه زمین خان نه چه جور مدعیه ملک و املاک خانی.

روح الله از اون سیاهی تا هر جای این دنیای فانی زمین مال خداونده ما مستاجر دو روزه شیم. میانیم و میریم.

حاجعلی نون چی بهت داده اینجور گُر گرفتگی شاخه و شونه میکشی قادر. قوره نشده مویز شدی؟!!

قادر چه شاخی چه سمی!! داشتیم توی خونه از گشنگی سنگ به شکمون میبستیم سید معمر ندا داد. خان نوکر میخواد اومدیم رعیتی بلکه دوزار بزاریم سر سفره زن و بچه مون.

روح الله شما همیشه ندیده و نشناخته دستت بیل میگیری زمین و زمان میشکافی میبری سر سفره زن و بچه.

حاجعلی یکی الان بیل بگیره دستش بزنه جای زار و زندگی تو زمین آفات چغندر بکاره خوشحال میشی.

قادر یجور حرف می زنی انگار بخواست خودم تو سینه کش آفتاب دارم عرق میریزیم. برید یقه خان و سید بگیرید.

روح الله بی اذن عقل و ایمون تو زمین غصبی برای طاغوت عرق میریزی ...

حاجعلی این جماعت گماشته عقل و ایمون سرشون نمیشه هر جا دون بود فارغ از دام نوک میزنن.

قادر من برای دو لقمه نون بردن سر سفره زن و بچه م با عقل و ایمون کار ندارم. عقل و ایمون شکم زن و بچه مو سیر میکنه؟

روح الله حتی این نون آغشته به مال حرامم باشه کاری نداری. از گلوتون راحت پائین میره.

حاجعلی نصف این گوشت تنش مال حرومه مال مردمه. این عرقی که ریختی از عرق سگی حرومتره.

قادر حاجعلی ما که میدونم کجات داره میسوزه ولی به احترام ا سید روح الله گوشهام بسته نگه داشتم تا زبونم چیزی نشنوه.

حاجعلی نون خان خوب قلچماقت کرده. زبون دراز شدی. گوشهات وا کن ببینم بلدی مثل خان پاچه بگیری.

روح الله هوای زبونت داشته باش حاجعلی!! پسر جان! تو اگر چند متر اونورتر شخم میزدی فقط داشتی زمین طاغوت شخم میزدی گناهت یکی بود الان ضمیر غصبی داری شخم میزنی که صاحبش حی و حاضر جلوته ...

قادر آ سید روح الله .. من این دو زار پول درنیارم نزارم جلو زن و بچه م تو راضی میشی از گرسنگی بمیریم. ..

حاجعلی میدونی با پول این زمین ننه ی من میتونه چند سال دیگه زندگی کنه.

قادر شما اصلن زمین بگیر من با نصف پولی که از خان میگیرم نوکری روح الله و هفت جد و آبادش میکنم.

حاجعلی ما نوکریت نمی خوایم جور پلاست بار خر کن بزن به چاک.

قادر لا اله الا الله ... آ سی روح الله اینکه یه گوشش در اون یکی دروازه. والا به پیر به پیغمبر من مامورم و معذور.

حاجلی تو ماموری و مزدور!! ..  
 روح الله آروم بگیر حاجلی . این بنده خدا غفلتش از سر اجباره. از هر طرفی بره بلاخره از یه ور بوم میوفته.  
 این خانه از پایه ویرانه با بود و نبود قادر درست نمیشه.  
 حاجلی از سر اجباره لااقل زبونش بزار لای شکم. چوب توی آتیش نریزه شعله ش داغ دل ما رو تازه کنه.  
 قادر آ سید روح الله شما مگه خدمتگزار اسلام نیستی؟  
 روح الله والا چه عرض کنم.  
 قادر مگه سید علی معمر خدمتگزار اسلام نیست؟  
 روح الله والا چه عرض کنم.  
 قادر چه جور اون دوره افتاد امضا جمع کرد و این زمین حلال کرد شما اومدی یقه من بی خبر گرفتی حرام کردی؟!  
 حاجلی علی معمر مثل تو شده دست راست خان.  
 قادر چون دخترش صیغه خان کرد. این میگی ..  
 حاجلی چی گفتی ؟  
 روح الله آقا حاجلی شما بیا با من ..  
 حاجلی بیار دیگه حرف دختر سید بزنی تا دهنتم از هفت جا جر بدم ..  
 قادر رگ غیرتت برای من کلفت نکن که یه لقمه دارم از خان میکنم برای زن و بچه م برای اونی کلفت کن که لقمه رو از دهنتم گرفت ..  
 روح الله برو آقا جان .. برو آقا جان  
 حاجلی بی شرف گه سگ .. این دهنتم به جون ننه م گل میگیرم.  
 قادر هیچ غلطی نمی کنی ...  
 روح الله آقا حاجلی!! آقا قادر!!  
 حاجلی به سمت قادر حمله می کند. روح الله نمی تواند مانع از آن دو شود و به زمین می خورد. حاجلی و قادر مثل دو گرگ وحشی همدیگر را می درند. صدای هیاهوی کارگرها به گوش می رسد. اتاقک چوبی از هم میپاشد.  
 صحنه تاریک می شود.  
 صحنه روشن می شود.  
 اینجا حجره آ سید در مدرسه حوزه علمیه است. آ سید به ریشهایش رنگ می گذارد. صندلی سلطنتی در انتهای حجره به چشم می خورد. فرش دستباف با نقش شکارگاه در وسط صحنه خود نمایی می کند. عبا و عمامه ابریشمی آ سید در گوشه صحنه به میخ آویخته شده است. روح الله با شگفتی به جاه و جلال حجره سید می نگرد. در حین صحبتهای سید با روح الله سید آماده می شود که از حجره خارج شود.  
 روح الله این قاعده بردگی به صغیر و کبیر رحم نمی کنه آ سید.  
 سید دل آشوبی روح الله. طبیعت به خضاب روی سر ما عداوت داره یا به خود سر بنده.



- روح الله  
 الله اكبر. آ سید این چند وقته تو خمین زلزله اومده كه همه اخلاقها زیر رو شده. همه دارن سفیدی رو با سیاهی پنهان می کنند.
- سید  
 اولاد پیغمبر. شما تو یک روز زیر رو همه اخلاقها رو کشیدی؟! یادم نمیاد یادت داده باشم نشناخته حق و ناحق تعیین کنی.
- روح الله  
 مشت نمونه خرواره آ سید. اینجا خمین نیست دیگه شهر خان و قافله ش شده. به هر چی دست میزنی اسمم خان گذاشتن روش.
- سید  
 اونوقت یعنی همه ما رفیق قافله ایم و شریک دزد. با کدوم عقل بهتون میزنی ؟ عقل کامل یا عقل ناقص؟!
- روح الله  
 وقتی طاغوت بوق اسارت انداخته گردن مومن بی خبر با عقل ناقص میتونی بفهمی. آفتاب است دلیل آفتاب.
- سید  
 با این چندتا چوب و تخته و بزک و بوزک عقل حکم داد؟
- روح الله  
 آ سید با بزک و خضاب و قالی شکارگاهی دل آدم صاف میشه؟! کجای شرع نوشته؟!
- سید  
 النظافت من الایمان. حرف من نیست. جانم به فداش پیغمبر گفته. حرف حق با صورت کثیف به دل نمیشینه پسر.
- روح الله  
 حرف ناحق چی با صورت تمیز به دل میشینه؟
- سید  
 حالا کی این وسط حرف ناحق زد بدخلق شدی ؟ اراک آب و هواش همه رو پریشون میکنه یا فقط دل شما رو آشفته کرده.
- روح الله  
 تو این مملکتی که خان و خان بازی رو استبداد ساخته، نمیتونی پریشان نباشی. مگر اینکه رگ نداشته باشی.
- سید  
 خاطر پریشان رو با کش محکم دوره سرت ببند تا آروم بشه (به خنده می افتد). ببخشید .. ببخشید (باز هم میخندد)
- روح الله  
 کاش همیشه دل آشوبی ما سبب خنده خلق بشه. بلکه فایده ایم داشته باشیم.
- سید  
 عنر تقصیر. حق پرستی حضرت عالی، لذاذ زندگی رو دو چندان میکنه. طبع لطیف و سوسه میشه به شوخ طبعی.
- روح الله  
 بالاتشینی همیشه طبع را چنان لطیف می کنه که بخت برگشته و بدبختی خلق باعث خنده میشه.
- سید  
 جوری اشتلم میخوانی که انگار من در لشگر یزیدم تو خود امام حسینیی.
- روح الله  
 تعهد به اسلام سید به ابا و عمامه نیست. همینکه به بردگی دنیا تن دادی به لشگر یزیدیان پیوستی.
- سید  
 با خضاب و یک صندلی و قالی کشتارگاه به بردگی دنیا تن دادم و رفتم لشگر یزید !!
- روح الله  
 شما دوره افتادید تو خمین به اسمم خدا برای خان زمین وقف کرده اید. این فشردن دست طاغوت نیست؟!
- سید  
 به اذن ملت به اسمم خدا برای خدا مسجد ساختیم و برای بنده خدا طبیب خانه و مکتب.
- روح الله  
 حتمن پس بنده و خیل رعیت بی نوا بنده شیطانیم نه خدا که بی اذن ما اموالمان وقف خان شده.
- سید  
 پس بفرمائید، دلتان شور بار و بنه خودتان را می زنه رعیت را بهانه نکنید.

- روح الله  
اقا باقر رهنما، رجب علی جبه دار، آ موسی افغان، مشهدی رحمت امین و الی ماشالله رعیت نیستن؟!..  
دلم شور ایمان شما را می زند.
- سید  
تا انجا که خاطر م هست به شما نیامو ختم نشناخته و ندیده سخن ناروا بزنید.
- روح الله  
آ سید در زمین پدری من شخم می زنند نه برای خدا برای بنده خدا، خان!! کدام ندیده و نشناخته.
- سید  
من وقف کردم تا به دست توانمندی یا برای خدا خانه و کاشانه بسازد یا برای خلق خدا رزق و روزی.
- روح الله  
دست خدا شناس خان، حالا شده دست توانمند. رعیت خودش دستش کجه برای کسب رزق و روزی.
- سید  
همه ی این قیل و قال برای یه تکه زمینه. آخه اون یه تیکه زمین چه ارزشی داره جلو خیل زمینهای خان.
- روح الله  
همه این قیل و قال برای اینکه از راه قران خارج نشید....
- سید  
من با وقف زمینهای مرده مسجد ساختم که عقل مرده بنده های خدا را زنده کنه. من از راه منبر خارج شدم یا شما جماعت دو روز شهر رفته ...
- روح الله  
جوری شمشیر برای رسول خدا کشیده اید که زبان از شرح آن شرمساره.
- سید  
نمی دانستیم در حوزه علمیه اراک بدعت گزاری می کنند برای طلاب که تعریض کنند به علمای اسلام جای خدمتگزاری.
- روح الله  
نسخه نجات بخش آخوند بی خبر اغلال و بردگیست برای متعهد به اسلام. تعریض نکنیم ادعیه حیات بخششان پوست ملت را می کند.
- سید  
لا اله الا الله ... این حالات غیر اهلی این اخلاق سعبیه مال عوالم دیگر است جوان ..
- روح الله  
بفرمائید به خان پشه هر چقدر هم خون بمکد به یک ضربت بی موقع طومارش می پیچد.
- سید  
روح الله زبان دراز عمر کوتاه میکنه. حرف عمیق اینقدر باید بزنی تا اثر کنه. با عمر کوتاه همیشه حرف عمیق تکرار کرد.
- روح الله  
با عمر طولانی چی؟ میتونی حرف عمیق نفهمی و بزنی؟ اینطوری همه خفه نمیشن؟
- سید  
برای نجات پیدا کردن به بیشتر از حرف عمیق احتیاجه اولاد پیغمبر.
- روح الله  
وا دادی سید. عمیق تر از حرف خدا نداریم. درست نفهمیش اول خودت خفه میشی. یا علی.
- سید  
شما میتونی حرف عمیق بزنی این گوی این میدان.
- روح الله  
حرف عمیق برای آدمهای کم عمق بزنی غرق میشن سید. باید یه جوری بگی که بتونن توش شنا کنند.
- سید  
الان ما شما شدیم شناگر و شما برکه ...
- روح الله  
ما همه شناگریم منتهی یکی چسبیده دم ساحل که غرق نشه یکی دلش زده به اقیانوس که غرق بشه.
- سید  
چطوری با منبر نرفتن؟
- سکوت
- روح الله  
تا کوس انا الحق بزنی خودخواهی. در سر هویتیش، تو ناآگاهی. بردار حجاب خویشتن از سر راه. با بودن آن، هنوز اندر راهی ... آ سید من هنوز اینقدر پی زمین خودم که از زمین خدا غافل شدم. چه جوری از غفلت یاد خدا بگم!؟

سید به او خیره می ماند.  
روح الله      یا علی.

پرده دوم

صحنه اول

همان منبر صحنه آغازین. نور قدری شدیدتر منبر را روشن کرده است. روح الله بر فراز منبر سعی دارد از نور شدید فرار کند. در جلوی منبر با نور ضعیفتری خان و سید را می بینیم. خان چهل ساله قد کوتاه و فربه عصایش را می چرخاند و سید با لبخندی او را می نگرد. کمی عقب تر عمه را می بینیم با چادر و برقعچه نظاره گر است. بقیه مسجد در خاموشی مطلق است.

روح الله انسان برای غلبه بر حصار دنیا نخست می بایست از حصار تن رها شود لازمه رهایی از حصار تن غلبه بر هر آن چیز است که بوی خدا نمی دهد. آن هنگام که متاع دنیا چون یوق آهنی راه نفس کشیدن آدمی را تنگ کرد چاره ای نیست جز به سختی نفس کشیدن.

خان با غرور به جلو منبر می آید. آسید با لبخندی بر لب نظاره گر خان است. عمه برقعچه را از صورتش کنار می زند. روح الله تن صدایش آهسته می شود و کمی می لرزد.

روح الله روزگار صحنه خارج کردن قرآن از زندگیت. آخوندهای بی خبر از خدا قیودی بر جوارح خود بسته اند که حاصلش مدح طاغوتیان است. اغلال و بندگی تا آنجا که نسخه حیات بخششان تنها به مطاعی پست برای حکومت ضد قرآنی تبدیل گشته است.

خان پایش را بر روی پایه منبر می گذارد و عصایش را در هوا می چرخاند.

روح الله اینک دستهای ناپاک غفلت گلوی مومنان را در این سرزمین خدایی می فشاند. سردمداران ستم در مال و ناموس ملت رخنه کرده اند و اشتهای می خوانند. در این سرزمین بنیان عدالت چنان کج افراشته شده که سخن از بیان و شرح آن شرمسار است. نسخه حیات بخش شما قطع کردن دستهای ناپاک ..

خان، روح الله را از منبر پائین می کشاند.

صحنه تاریک می شود.

صدای سرفه های عمه را می شنویم. صحنه روشن می شود. روح الله هراسان از خواب بر کمی خیزد. عمه در گوشه اتاق چمباتمه زده است و به روح الله چشم دوخته است. اینجا خانه عمه است.

عمه تو هم مثل من ناخوشی روح الله. زلفمون گره خورده به درد، جان عمه.

روح الله یا پیغمبر!! عمه جان هوای خمین نمیزاره نفس بکشم.

عمه تو این هوا به چند مدته گرد خرافه ریختن. هر چی بیشتر نفس عمیق بکشی بیشتر سرفه می کنی.

روح الله بی خوابی به سرتون زده یا وقت نمازه!! غافل شدم که بیدارید؟!

عمه این جگرم از سر شب به جور میسوزه که تمام تنم زخم شده.

روح الله باد بیوفته به من!! چرا منو بیدار نکردید. بچه ها نیستن. حاجعلی خوابه.

روح الله از جا بلند می شود و به دنبال داروهای عمه می رود.

عمه دلم نیومد بدخواب بشن. اینقدر سرفه هام خوردم کسی نشنوه که از زندگی سیر شدم.

روح الله عمه شما شوخیتان گرفته با مریضی؟! به جور دل سیر حرف می زنید انگار درد افتاده به جون قلبه من. حاجعلی هفت پادشاه خواب میبینه؟

عمه نیومده از سر شب. دلم مثل سیر و سکه میجوشه.

روح الله نیومده!!

عمه یه جور گفتمی نیومده قلب من از جا کنده شد روح الله. طوری شده؟

روح الله حکیم نگفت سه نوبت معجون بنوشید بلکه سینه تون نرم بشه ..

عمه طوری شده. من که مادرشم شدم نامحرم ؟

روح الله نا محرم کدومه؟ شما تاج سر مایی. صیح سر زمین پدری یه بگومگوی ناقابل کرد با قادر پسر خانعلی، قد یه ارزن بود تموم شد و رفت.

عمه اگه قد یه ارزن بود پس چرا تا نیمه شب طول کشیده جان عمه.

روح الله مرد خونه است گل پسرت عمه جان. دیگه بچه دیروز نیست حاجعلی. از آب و گل در اومده رفته یه لقمه نون اضافه در بیاره.

عمه اون هوا تاریک نشده خونه بود یه وقت قلبه من کم و کسری نداشته باشه. اونوقت اینقدر باری به هر جهت شده که تا شب از نیمه گذشته برنگرده.

روح الله شما این مرحم میل کنید. قد یه ارزن پلک هاتون رفت رو هم با حاجعلی خدمتون میرسیم.

عمه از فرق سر تا نوک پام انگار عقرب افتاده به جونم داره نیشم میزنه پلک رو هم بزارم.

سکوت

روح الله عمه جان! عزیزترین آدم شما توی زندگیتون کیه ؟

عمه تو این وقت آشوب بازیت گرفته پسر.

روح الله میخوام ببینم شما میتونید به خاطر اعتقاداتون از روی عزیزترین آدم زندگیتون گذر کنید.

عمه آسمون ریسمون میبافی از حاجعلی خبر بدی؟!

روح الله آسمون ریسمون میبافم این دلم آروم بگیره.

عمه منه پیرزن داری با خود شاخ شمشادت مقایسه می کنی؟! من اینقدر تو دنیا بودم که بهش دل ببندم. شما چی ؟ دل بستنی ؟

روح الله وقتی صاحب دنیا هست به دنیا دل ببندم!؟

عمه پس شما چکار میکنی ؟ بخاطر صاحب دنیا از بنده هاش نمی گذری؟

سکوت

عمه بچه بودیم با آقا خدا بیامرزت میرفتیم سر برکه، آقات این قورباغه ها رو میگرفت من عروسکشون میکردم. یه وقتی یه کرمی افتاد به من که شروع کردم اذیت و آزار این قورباغه ها، نگو چی کار که این آخر عمری خیس عرق شرم میشم. آقات عذاب وجدان گرفته بود اگه واسه من قورباغه میگرفت یه درد داشت اگه نمی گرفت هزار درد. میدونی چکار کرد؟

روح الله نه

عمه اینقدر خودش به در و دیوار زد که من یادم رفت قورباغه یعنی چی. آدمیزاد دیگه اگه به اون بالایی دل بست. دوتا میزازه رو تلاشش خودش رو میکوبه به در و دیوار تا هم از عزیزشون نگذره هم از اعتقاداتشون.

روح الله میرم پی حاجلی ...

عمه روح الله!! آقات اینقدر به در و دیوار خودش زد که شد آقات.

روح الله عمه من از در و دیوار خوردن و اومه ندارم از این و اومه دارم وقتی خوردم به در و دیوار یه وقت شما شکسته بشی. من بعد فوت مادرم غیر شما تکیه گاهی ندارم.

عمه تکیه ت بخدا باشه جان عمه نه بنده رو به موتش. روح الله نمیدونم چرا نمیمیرم. چه حکمتی داره فقط خودش میدونه.

روح الله دور از جون عمه جان. خدا اون روز نیاره.

عمه علی یارت جان عمه. حاجلی رو دیدی از طرف من گوشش یه جور بیچون سر به هوایی یادش بره. صحنه تاریک می شود. صحنه روشن می شود.

هوا گرگ و میش هست. نور مهتاب در چوبی ترک خورده ای را روشن کرده است. در مقابل در قادر ایستاده است. مست و لا قید و بند در لباس پوشیدن. روح الله مقابلش ایستاده است.

روح الله قادر! تو بعد مرافه با حاجلی ازش خبر نداری؟

قادر خیال کردم این وقت شب او مدین دستگیری ضعفا اولاد پیغمبر.

روح الله الان وقته زخم زبونه. مادرش دل به دلش نیست پسر!!

قادر من اهل مرافعه نبودم سید. اون خودش شروع کرد به پنجول کشیدن. به همین زودی یادتون رفت!

روح الله شما اهل مرافعه نبودی فقط جای آب هیزم گذاشتی روی آتیش.

قادر شما چطور میگین مرد خدائین که اینجوری حکم ناروا میدین.

روح الله کجای حرفهای من بوی مرد خدا بودن میداد ...

قادر همینکه این لباس پوشیدین یعنی مرد خدائین. خدا انصاف نداره!؟

روح الله استغفر الله استغفر الله استغفر الله.

قادر خب اگه انصاف داشت شما ازش بی انصافی یاد نمی گرفتی ..

روح الله مرد مومن (پشیمان می شود از گفتنش) ... مرد حسابی! من چه بی انصافی کردم.

قادر شما اگه انصاف داشتی پانمیشدی هلک هلک بری اراک. همینجا میموندی دست ما رو میگرفتی می کوبیدی تو سر خان و خان بازی که اینجوری به فلاکت نیوقتیم.

روح الله شما تا خودت نخوای کاری از دسته از من که هیچ از دست بزرگ تر از من هم بر نمی یاد..

قادر پس چرا با عبا برگشتی خمین؟

روح الله  
 قادر  
 برای خمین برگشتم. برای شما؟ اینجا خونه ی منه.  
 الان بخاطر ما برگشتی؟ بخاطر خمین برگشتی؟ آگه عمه ت ناخوش بود خمین یادت میومد؟ آگه زمینت  
 خان نخورده بود. زمینهای مردم یادت میومد.  
 حالا که ملتفت شدم ..

روح الله  
 قادر  
 ملتفت شدی چکار کردی؟ اومدی دم در خونه من پی پسر عمه ت؟ اول که در زدی، پرسیدی قادر چه  
 مرگنه که روی پات نمیتونی سرپا بشی ..  
 الله اکبر ..

روح الله  
 قادر  
 با الله اکبر الله اکبر گفتن از چی داری فرار میکنی سید؟  
 فرار نمیکنم از خودم به خودش پناه میبرم.  
 مطمئنی پناهگاهی داره خدا ...

روح الله  
 سکوت  
 قادر!  
 میدونی تن آدم درگیر غیر پناهگاه اون بشه چی میشه؟ یکیش میشه تو که پاهات قوت موندن نداره  
 یکیش میشه ما که پاهام قدرت رفتن نداره.

روح الله  
 قادر  
 سید! شما که رفتی. خان اومد سرکشی. سر و صورت خونی منو که دید برآشفت. عمله ها راپورت دادن  
 که پای حاجلی تو قائله خونریزی گیره. سر شبی پسر آ سید علی معمر پیغوم پسغوم فرستاد که فلانی  
 حاجلی تو بند خان گرفتاره.

روح الله  
 قادر  
 چی چی میگی قادر؟  
 از سر شب یاد فلک خان می افتم به جرعه میزنم به این افیون بلکه مستی بیرونه نقشم رو تو مرافعه ..  
 ولی نمیشه .. من به بدبختی شدم که اسباب ضررم بیشتر از منفعتمه.

روح الله  
 قادر  
 خونه آ سید همون کنار گرمابه است ...  
 عذاب این خدمت کردن به خان مثل خوره افتاده به جونم روح الله.

روح الله  
 قادر  
 قادر می خوای رنج این عذاب کم بشه؟  
 هان !!

روح الله  
 قادر  
 نگاه کن به گذشته ببین چه کارهایی کردی دیگه اون کارها رو انجام نده.  
 من نمازم خوندم تو گذشته.

روح الله  
 قادر  
 نماز برای خودت خونده بودی نه خدا. خونه آ سید کجاست؟  
 رفته اون بالا بالاها زلفش گره خوردن به سیبیل خان. ما رو داره از اون بالا میبینه.

روح الله  
 قادر  
 کاش هیچوقت آ سید عمامه شو نمیداد خان درست کنه.

صحنه تاریک می شود.

صحنه روشن می شود.

اینجا منزل آسید است. دورتا دور اتاق را پشتی های با روکش ابریشمی دوره کرده اند. فرش دستباف اعلائی کف خانه را آراسته است. سید با عبایی بر روی دوش بر روی سجاده ای عریض و با رنگ خوش سبز مشغول عبادت است. در حالیکه در گناراش و بر روی سینی نقره کوب چای زعفرانیش در حال سرد شدن است. بر دیوار اتاق تابلو فرشهایی آویخته شده است. آسید مشغول عبادت است و روح الله در قسمت انتهایی صحنه منتظر اتمام عبادت آسید هست.

روح الله غرض اخلاص در راز و نیاز شما با خدا نبود ولی گویا نیاز حضرت عالی به مدد باری تعالی سر درازی داره. عرض می کنم اگر اندکی از همنشینی چندین ساله حضرت عالی با حاج آقا بزرگیان و همسر مکرمه شان عمه جان بنده در خاطرتان مانده شفاعت حاجعلی را بخاطر مرافعه نا خواسته با رعیت خان بکنید. پیرزن دم آخر زیستن چشم براه حاجعلیه.

روح الله از جای خود بلند می شود و قصد رفتن دارد.

سید صاحبه بانو در چه حالی هستند؟

روح الله نفس سخت می گیرند و سخت تر نفس می کشند.

سید خبر دارند آقا زاده چه دسته گلی بر باد داده اند.

روح الله فقط تو این مملکت حق طلبی یعنی دسته گلی به باد دادند.

سید زده نصف خدم و حشم خان و تار و مار کرده. دسته گل نیست؟

روح الله قادر نصف خدم و حشم خانه!! ...

سید تو برای دعوا اومدی نه شفاعت روح الله. تو به فکر خودتی تا اون پیرزن.

روح الله حاجعلی اگر خبر داشت من اینجام باهام مرافعه می کرد. بخاطر مادرشه که اینجام ..

سید خان توپش پرئه. میگه حاجعلی اهلی بود یکی نشسته پاش که افسار پاره کرده.

روح الله افسار پاره کرده!! آدم اینقدر وقیح؟! کی دست گذاشت رو نشون کرده حاجعلی؟!!

سید کجای شرع نوشته عقد نشون کرده جایز نیست. شاید حاجعلی تا قیامت نمیخواست محرمش باشه.

روح الله آسید!! داری برای ظلم کلاه شرعی میبافی؟! اخلاق عرفی این مردم شریعت ساخته. نشون کرده یعنی ...

سید شما برای شفاعت حاجعلی اومدی یا زدن روی من!

روح الله الله اکبر!! من الان باید چکار کنم آسید؟ بشینم برای رهایی حاجعلی با شما یکی به دو بکنم.

سید روح الله ضربه کاری به طاغوت هم زمان مناسب می خواد هم مکان مناسب. شما الان نه زمان مناسبی داری نه در مکان مناسب هستی.

روح الله می فرمائید گردن خم کنم پیش طاغوت.

سید امام حسن مجتبی که جانم به فداش گردن خم کرد جلوی طاغوت؟! آگه اونجور درایت به خرج نمیداد تکلیف شریعت به اینجا رسیده بود؟!!



روح الله چی رو با چی مقایسه می کنی سید!!! اون اولاد پیغمبر بود ...

سید تو هم سید اولاد پیغمبری ...

روح الله بار امانت رسول الله رو به دوش می کشیدی...

سید خب شما هم معمر شدی واسه همین امانت ...

روح الله امام حسن رو مولا تربیت کرده بود. عالم غیب می دونست از فرداش خبر داشت.. من یه لا قبا کجای اخلاق اون بزرگوارم!؟

سید شما 1400 سال سیرت اهل بیت مطالعه کردی الان باید درس پس بدی. به وقتش بشی حسن و بخاطر مصلحت صلح کنی به وقتش بشی حسین و جونت بزاری وسط میدون.

روح الله صلح حسن کم از قیام حسین نبود سید ولی ..

سید خدا پدرت بیامرزه ولی نداره. ابا و عمامه رو امانت بزار اینجا. بهتره خان ملبس نبینتت.

روح الله من آسون به این لباس نرسیدم که محض خوش اومدن خان درش بیارم.

سید بخاطر حاجلی هم نمی خوامی لختی ازش بگذری؟

روح الله بخاطر حاجلی ها نمی خوام لختی کنار بزارمش.

سکوت

سید بسیار خب! چی می گی روح الله؟ می آی یا نه؟

روح الله ... میتونم نماز صبح بخونم بعد راهی بشیم.

سید البته مومن خدا .. بفرما .. هوا سرده بگم لگن بیارن برای وضو.

روح الله با خاک کوچه تیمم می کنم.

سید سجاده که پهنه. از مدینه سوغات آوردن مهرش مال خاک کربلاست.

روح الله بیرون میخونم. راحت ترم.

سید می ترسی شبهه دار باشه این زمین یا دیگه ما رو به عنوان پیش نماز قبول نداری.

روح الله می خوام رو سرم سقف نباشه با خدا راحت تر صحبت کنم.

سید تقبل الله

صحنه تاریک می شود.

صحنه روشن می شود.

اینجا عمارت خان است. سرسرای بزرگ که با صندلی های سلطنتی محصور شده است. عکاس باشی عکاس خانه سیارش را در میانه صحنه سوار کرده است. خان در مقابل دوربین خودش را چپ و راست می کند. سید گوشه ای از صحنه مبهوت جاه و جلال خان شده است.

عکاس باشی حضور حضرت خان در مرکزیت صحنه التزام تصویر بر نیروی هدایت بخش شما را تضمین می کنه.

خان می خوام شلاق دستم باشه. هان!!!

عکاس باشی      ابهت حضرت عالی با همراهی شلاق عزیمت بی مثالی از قدرت مطلق را فراهم می آورد. ژست بگیرید.

خان      هان!!!

عکاس باشی      ژست.

خان      ژست فحشه!؟

عکاس باشی      خیر. عذر تقصیر دارم جناب والا عرض فیگور بود.

خان با شلاق ضربه ای به صورت عکاس باشی می زند.

خان      فیگور پدرته قرمساخت. هر چی هیچی نمیگم تو زبونش هر چی میاد پارس می کنه.

عکاس باشی      فدایتان شوم حالت بگیرید (ژستهای متفاوت را نشان می دهد). چهره عوض کنید!!

خان      چخه پدرسگ (می خندد) میبینی آسید بخاطر دوزار چه گربه رقصونی میکنه ملعون.

سید      رزق و روزی دست خداست ...

خان      هان !!

عکاس باشی      حضرت والا!! عنایت کنید فدایتان شوم(ژستی می گیرد). ابهت خان با این ژست تا سقف هفت آسمان بالا می رود.

خان      هان!!

سید      عرض کردم بساط رزق خدا در چهار گوشه این کره خاکی گسترده شده کافیت انسان دستش را دراز کند.

خان      دستت دراز کن ببینم.

عکاس باشی دستش را دراز می کند. کیسه ای سکه را در دستهای او می گذارد.

عکاس باشی      بنده نوازی خان از چپ و راست صورت این حقیر را می نوازد.

خان      حالا اونکی دستت بیار جلو.

عکاس باشی      مایه مباحات است خلعت خان. گوشت هست اما حیا گربه کجا رفته.

خان      دراز کن تخمه حروم. زبون نریز.

عکاس باشی دستش را دراز می کند و خان محکم با شلاق به کف دست عکاس باشی می زند. فریاد عکاس باشی بلند می شود.

خان      ژست به این میگن. میخوام یکی رو شلاق بزنم عکس بگیرم. خان باید واقعی بزنه نه اینکه ادا زدن در بیاره.

سید      گویا مذاق خان امشب چنان کوکه که فرصتی برای موضوعات مهمتر فراهم نمیشه.

خان      نه سید کسی از پای سفره خان دست خالی بر نمی گرده. تا خرخره میخوره.

عکاس باشی      این سیلی شلاق به کندوم جرم بود حضرت والا.

- خان      یه مهمون خارجکی داشتم یه چیزی بلغور کرد پرس و جو کردم چی زرت و پرت کرده گفتن برای اینکه رعیت پر رو نشه پیشگیری بهتر از درمانه. زدم که پات از گلیمت دراز نکنی.
- سید      حقیقتن این خارجکی ها از ما در بسیاری موارد مسلمونترن. پیشگیری بهتر از درمان !!
- خان      میخوام یکی رو شلاق میزنم ازم عکس بگیری. خوب نبود سید؟
- سید      بزرگی به شلاق و عکس و ژست و فیگور نیست ...
- خان      دوتا عکس لازمه به نوه ت نشون بدم بگم ببین بابات چه قلدرم ملدرمی داشته یا نه ؟
- عکاس باشی      خدا رو شکر بنده که مشغول عکس برداری هستم. آماج محبت شلاق حضرت عالی بنده نیستم. عذر تقصیر دارم
- خان      بگو سید. عرضت چی بود؟
- سید      غرض کس و کار این حاجعلی برای شفاعت و عرض ارادت به پیش خان آمده اند. ملتمس شدن که خان بر حسب ریش سفیدی حرف بنده رو زمین نمی اندازند.
- خان      آهان .. تو رو نمی زنم. همین حاجعلی رو میزنم. کجای تنش شلاق بزنی عکس قشنگ تر بیوفته. فلک ببندم یا رو کمرش خط بندازم.
- سید      امشب خان سر مزاح دارند. جدی که نمی فرمائید. بخاطر یک مرافعه؟!
- خان      کسیکه با عمله خان دعوا کنه انگار با خود خان دعوا کرده سید.
- عکاس باشی      فلک؛ فلک غلبه حضرت والا را بر رعیت بیشتر نمایان میکنه.
- سید      مرد ناحساب!! این چه حرفیه بابت یه عکس ناقابل جوون مردم به فلک بکشن. روا نیست.
- خان      همین جوون ناقابل یه روز کار کشت من انداخته عقب. زده صورت رعیت من با خون یکی کرده. زده زمین منو ناقص کرده، نیاس مجازات بشه؟
- عکاس باشی      اینجا پسرپکیتوش بهتره. پاشو میاریم جلو دوربین شما قائم بالاسر همه ما می کوبین کف پاش.
- خان      گمشو برو اون ور خودم میدونم چه جور بکوبم. هواخواه رعیت شدی سید؟
- سید      پسره یتیمه خان ..
- خان      اون ننه قلچماقش جای چندتا مرده چطور یتیمه. اون دایش مگه نبود گردن کلفتی کرد واسه آقام؟ این از همون تخم و ترکه است!! سر نترس داره باید نیشش کشید.
- سید      شما بزرگواری کنید از سر تقصیرش بگذرید. مادرش نفسهای آخرش میکشه. چشم انتظار پسرشه.
- خان      تو چطور از زار و زندگیشون خبر داری سید. مگه تو خونه نشین شونی (می خندد)
- سید      پسر عمه ش روح الله خبر دارم کرد. الانم بیرون ایستاده برای عرض ارادت.
- خان      هان!! روح الله پسر مصطفی!!! همونیکه هر جا بشین برخاست میکنه چهارتا درشت بار ما میکنه. بگو بیاد تو. هی الاغ!
- عکاس باشی      جانم حضرت والا.
- خان      خبر بده این پسره حاجعلی رو بیارن ببندنش به فلک تا ..

سید قابل نمیدونید رو حرف بنده تامل کنید. فلک چرا. چهارتا سیلی و دوتا پس گردنی و سه تا پند، سر راهش میاره.

خان سید جوش نزن. میخوام بترسونمش. نمیخوام بخورمش که. مگه آشغال خورم.

روح الله آ سید روح الله. تشریف میارید.

خان چند روزه سید! جواب سلام حشم و خدم ما رو علیک نمی گی. سر و سنگین شدی. نون ماست ما رو پسند نمیکنی یا سر سفره ت یکی دیگه گوش بریون کرده.

سید گرد پیری غبار آلودت میکنه خان. دیگه هیچ جا رو درست نمی تونی ببینی.

خان منو که الان میبینی؟

سید شما رو هم نیبیم مشام حضورتون تشخیص میده.

خان گفتم اگه نمی بینی یکاری کنم چشمها قوت بگیره بیای این بالا بالا ها ور دل خودم.

سید دیگه آدم از خط گذشته بینایی رو میخواد چکار.

خان هنوز چلچاپته سید. میخوام همسایه دخترت بشی اینقدر تند به تند فیلش یاد هندوستون نکنه.

سید مگه چیزی شده؟

خان تو باید نزاری که چیزی بشه.

روح الله وارد می شود.

روح الله سلام علیکم

خان پسر مصطفی موسوی تویی؟! تو به حاجلی خط دادی قائله برپا کنه؟

سید سید و حاجلی رفته بودن سرکشی زمینی که ...

روح الله ما فقط سوال کردیم چرا تو زمین غصبی زراعت می کنند.

خان چی میگه این سید؟ تو مگه نگفتی آفاش مگه زمین وقف نکرده بود.

سید شفاهن به من فرموده بودن ...

روح الله زمین اگر هم وقف بود. وقف خدا بود نه بنده خدا ...

خان آی آی ... زبونت باز کن ببینم چقدر درازه. تو چیکاره طوله صاحبه ای اومدی شفاعت ..

روح الله شفاعت نیومدم. شفاعت برای کسیکه خبطی کرده. حاجلی ...

سید خان!! استدعا دارم غفلت این جوانها رو به بزرگی خودتون ببخشید ...

روح الله سید! شما از کی اسمه بیداری رو گذاشتی غفلت. تو کدوم شریعت که هیچ تو کدوم مسلک و آئین مظلوم مثل آب خوردن میشه ظالم.

خان اگه اون قلچماق مظلومه حتمن من ظالمم هان.

سید مرافعه ای شده، یکی زده دوتا خورده. کدوم ظالم و مظلوم!؟

- روح الله آ سید. شما یہ جوری خودتون زدين به خواب که آدم داره باورش ميشه هفت پادشاه خواب ميبييد ...
- خان با من حرف بزن. سيد!! بيخود ميانجیگری نکن. با من حرف بزن! با من! . خب؟
- روح الله شما مسلمونيد خان؟
- خان فك كن مسلمونم.
- روح الله ما مفتخریم زیر بیرق مذهبی هستيم که رسول خدا اجازه نمی داد ذره ای حق الناس جا به جا بشه ..
- خان تو اراک رفتی با خودت سوغات زبون درازی آوردی خمين.
- روح الله تعالی اهل بيت، خان! بخاطر دفاع از حق الناس در برابر ظالمه نه شلاق زدن مظلوم.
- خان سيد من ظالمم؟
- سيد مگه خان حق کسی رو خورده پسر؟!
- روح الله شما حق رو چی میدونی سيد؟ من حتی آگه جای شما ناروا بهتون بگم تو حقتون خوردم. اونوقت جوون مردم زندانی کردن ناحق نيست؟ زمین مردم بی اذن صاحب مال تصرف کردن ناحق نيست. لقمه رو از دهن داماد گرفتن حروم نيست؟
- خان آ سید. من یہ آخوند ميخوام اينجوری دل و جرات داشته باشه بره تو دهن شیر گاز بگیره. آفرين!! الحق به بابات رفتی !!
- سيد تهمت ناروا زدن چی حقه؟ بدون سند و مدرک حرف زدن حقه، ...
- خان صبرکن سيد؟ تو که اينقدر حق حق میکنی یہ قلچماق جفتک بزنه دک و پوزه جماعتی رو زخم ذیلی بکنه حقه، قصاص نداره، مجازات...
- روح الله حق باید قاضی صالحه تشخيص بده، قانون شرع تشخيص بده نه یہ طرف دعوا.
- خان حرف من قطع نکن بچه !!! قانون این شهر منم.
- حاجعلی در حالیکه از دهانش خون می چکد به همراه دو خدمتکار قلچماق خان وارد می شود. عکاس باشی در میت آنهاست.
- عکاس باشی سرش اینجا باشه ته ش اونجا. پاهاش اینجا نشيمنگاهش اونجا.
- روح الله یا پیغمبر!! این حقه؟ وجدان این حقه؟ (به حاجعلی) ناروا خورده باشی روا ميخورن.
- حاجعلی نبينم اولاد پیغمبر؛ پای من پیش هر کس و ناکس خودت خوار و خفیف کنی. اينم ميگذره.
- خان قاضی صالح اینجا سيده؟ سيد، مجازات کسيکه تو ماه حروم پاشو از گلیمش درازتر میکنه چیه؟ باید نازش کشيد ..
- روح الله مجازات کسيکه بی حکم حتی قاضی ناصالح یہ مسلمون اينجوری خونين کنه چیه؟ چیه آ سيد؟ چیه حاکم شرع !!!
- عکاس باشی حضرت والا از باب نقش شمایل جنابعالی، فلک رو فرمايشی می کوييد یا سفارشی؟
- حاجعلی من همه زندگيم دارم از دست ميرم منو از چی ميترسونيد ... فلک یا شلاق!؟
- خان بزار قاضی صالح حکم کنه پدر سوخته، فلک یا شلاق؟

روح الله حَكَم رو پیش قاضی میبرین که جای انصاف غبار به چشمش زده، جای عدالت به فکر مصلحت.

حاجعلی با شلاق بیشتر مرحمت می کنید. زخم کمر مثل تعدیه خونه. لباسهام بزنم بالا تعدیه بریا میکنه قیامت میشه. ولی زخم فلک رو گیوه از بین میبره.

سید من به داد و قال کوچک و بزرگ، عوام و خواص دلم نمی لرزه، از لوازم قضاوت انصافه و از مقدرات انصاف مصلحت. خمین هم به موسوی نیاز داره هم به خان. خمین هم به حاجعلی نیاز داره هم به عکاس باشی. جناب خان بزرگی کنید و از سر تقصیر این بنده خطاکار بگذرید به شرط آنکه جبران مافات بشه.

خان چطوری جبران مافات کنند؟

سید حاجعلی بی شلاق و فلک بره پیش اهل بیتش به شرطی که روح الله موسوی تو اولین شب محرم بره رو منبر و بگه خان قصدش ساختن خمینه نه تخریبش.

خان هان!!

روح الله می خوای خودتون تبرئه کنی؟

حاجعلی روح الله اگه میخوای نفسهای عمه ت رو سخت کنی برو رو منبر نا روا بگو.

روح الله سید! متاع دنیا هرچقدرم که با ارزش باشه قد ارزنی در مقابل عافیت آخرته. شما نه فروشنده خوبی هستی نه خریدار خوبی. شما فقط خوب چونه می زنید.

عکاس باشی حضرت والا چه دستوری می فرمائید؟

خان به سمت عکاس باشی می رود. گوشش را می کشد و با ضربه ای او را به گوشه ای پرتاب می کند.

خان (به خدمتکار) این بود؟

خدمتکار 1 هان!!

خان کی بود مدام تو اندرونی خونه ی خان سرک می کشید؟ دزدی ناموس می کرد؟ این بود؟

عکاس باشی چه فرمایشاتی فدایتان شوم. من مثل کبوتر بی آب و دون هر جا ولم کنید برمی گردم سمت شما...

خدمتکار 2 همین بی شرف بود.

خان دنبال چی بودی پدر سوخته؟ هان!! مگه اونجا حلوا پخش میکردن که میخواستی نیش بزنی؟

عکاس باشی من غلط بکنم ..

خان ببندینش به فلک ..

عکاس باشی خان .. سید .. دستم به دامنتون .. من ..

دو خدمتکار با خشونت عکاس باشی را به فلک می کشند.

خان میخوام بهتون نشون بدم کسی بی اجازه سرک بکشه تو زار و زندگیه خان خمین چه بلایی سرش میاد.

روح الله شما خان متعهد به چی هستید؟ ستم! خشونت!

سید تعدی به ناموس و مال غیر والله جزایش بدتر از ضربت شلاقه. مروت شاهانه خان اجازه نداد به بریدن گوش و دماغ.

حاجلی می خوی زهر چشم بگیری پاهای من هست اون فلک زده رو قبل از شما خدا زده.

روح الله (به سید) به شما که امیدی نیست. برای حفظ آبرو حداقل یا چشمانتان را ببندید یا اینجا نباشید.

خان پدر سوخته. چشمت کجا میگشت .. هان!!

خان چنان ضربه ای می زند که صدای فریاد عکاس باشی تا هفت آسمان بالا می رود. دومی را محکمتر می زند.

روح الله بس کنید!! فردا شب بالای منبر. اون چیزی رو که دوست دارید می شنوید.

حاجلی روح الله!! روح الله!!

خان آ باریکلا. نشون دادی نترسیت به بابات رفته درایتت به عمه ت. حرف این سید رو دیگه عوام نمیخونه. خواص که جای خودش داره من آخوند میخوام شجاع باشه. روح الله باشه. حرفش دل بلرزونه. سید نوشتنیها رو بنویس بده دستش مثل طوطی روخونی کنه.

روح الله کاش میتونستم دل شما رو بلرزونم تا دیگه هیچ دلی تو خمین نلرزه ...

حاجلی دل سنگ نمی لرزه فقط میشکنه ...

سید صلوات ختم کنید (مشغول نوشتن می شود)

خان به سمت حاجلی می رود و با دستهایش صورت حاجلی را می گیرد.

خان به جان بچه ی توی شکمه زنم. اگه فردا یه او بالا و پائین تر از اون چیزی که سید بهت میده بگی رو نگی جلوی ننه ش با قلب سنگم دندونهایش میشکنم .. (به سمت عکاس باشی) بیا بگیر پدر سوخته شادست در اومد که این موسوی پشتت در اومد وگرنه بدون پا بایستی عکاسی می کردی.

سید روح الله دنیا بالا و پائین زیاد داره. خدا نکنه که بیوفتی تو سر ازیری. اگه پات نزاری زمین اینقدر میری که آخر زمین بخوری.

سید نوشته ای را به روح الله می دهد. خان سکه هایی را به سمت عکاس باشی پرتاب می کند و خارج می شود. سید در کنار خان و دو خدمتکار پشت آنها از صحنه خارج می شوند. عکاس باشی با همان حال نزار مشغول جمع کردن سکه ها می شود. روح الله و حاجلی همدیگر را نگاه می کنند.

حاجلی نگاه کن روح الله، بخاطر دوزار چه خفتی رو میکشه.

عکاس باشی از لوازم احترام همین دوزار پوله، نشنیدین از خرس یه مو هم بکشی غنیمته.

روح الله اوضاع ترقیات، بنده ی خدا!! میانیش هر چه باشه خورد کردن خودت پیش طاغوت نیست.

عکاس باشی طاغوت چکمه ش اینقدر سنگینه که دیر یا زود خورد میشی. میخواین خورد نشیم چکمه شون دربیارین.

عکاس باشی یه لنگه پا در حالیکه به سختی خودش را می کشد از صحنه خارج می شود.

حاجلی اولاد پیغمبر! تو می خوی همین دوزار آبرومن بدی باد و هوا.

روح الله آبرو مگه دسته من و توئه حاجلی. همه چی رو بسپار به اون بالایی. خودش داده خودش ننگه میداره.

حاجلی چرا هول ولا افتادی مگه بار اولمه ضرب شصت این نامرد میچشم.

روح الله عمه نصف جون داشت نصف جونشم داره بخاطر تو درمیره. هول ولا نیوفتم!؟

حاجعلی بخدا قسم روح الله. اگه فردا شب بخوای حرف نامیزون بگی حرف ضد خدا و مردم بزنی هم من تموم میشم هم عمه جانت.

روح الله من صدبار نگفتم سر هر چیزی قسم خدا و پیغمبر نخور.

حاجعلی تو مگه نمی گفتی منبر حرمت داره؟! منبر رسول الله حرمت داره اونوقت می خوای ضد رسول الله حرف بزنی؟

روح الله نیگا حاجعلی دستور سید رو؟

روح الله برگه ای را که سید نوشته نگاه می کند و از رویش می خواند.

روح الله این روزها در هر گوشه ای عده ای روی گردان و گریخته از ملت و مذهب بر دامن پوسیده جماعت قران ندیده چنگ می زنند بلکه بر صورت حق پرستان هشیار حجاب کشند و مردم را در خواب خرگوشی غفلت نگه دارند. این بی هوشی به مدد مردانی پیرو قرآن و اهل بیت به هوشیاری تبدیل خواهد شد. ما مردم! مفتخریم پیرو مذهبی هستیم که رسول مکرمش اجازه نمی داد ذره ای از حق الناس جا به جا شود ما مفتخریم پیرو مذهبی هستیم که پیامبرش تفاوتی بین غنی و فقیر قائل نبود. شما مردم مفتخر باشید در خمین مردانی چون خان و سید هستند که پیرو رسول مکرم اسلام هستند ...

حاجعلی و روح الله همدیگر را نگاه می کنند. عکاس باشی بر می گردد و مابقی پول را از روی زمین جمع می کند.



پرده سوم

صحنه اول

اینجا مسجد جامع خمین است. نور پر قدرت فقط منبر را روشن کرده است. روح الله بر بالای منبر نشسته و با سه صلواتی که حصار می فرستند آماده سخنرانی می شود.

روح الله  
این روزها در هر گوشه ای عده ای روی گردان و گریخته از ملت و مذهب بر دامن پوسیده جماعت قران ندیده چنگ می زنند بلکه بر صورت حق پرستان هشیار حجاب کشند و مردم را در خواب خرگوشی غفلت نگه دارند. این بی هوشی به مدد مردانی پیرو قرآن و اهل بیت به هوشیاری تبدیل خواهد شد. ما مردم! مفتخریم پیرو مذهبی هستیم که رسول مکرمش اجازه نمی داد ذره ای از حق الناس جا به جا شود ما مفتخریم پیرو مذهبی هستیم که پیامبرش تفاوتی بین غنی و فقیر قائل نبود. شما مردم مفتخر باشید در خمین مردانی چون خان و سید هستند که پیرو رسول مکرّم اسلام هستند ...

روح الله از خواب می پرد. سر می چرخاند همه جا تاریک است. حتی صدای نفس کشیدن را هم نمی شنویم. دستانی چروک و سالخورده آرام از میان نوری که روح الله را نمایان کرده تنگ آبی را به دست روح الله می دهد. روح الله آب را می نوشد. کم کم عمه را در کنار روح الله میبینیم.

عمه  
این مسیر آشوب دلت مقصد هم داره یا همینجوری تا ابد میخواد دلت بلرزونه.

روح الله  
یا خدا!!! تمام تنم داشت میسوخت عمه. قربونش برم رسول الله چه قدرتی داشته .. الله اکبر

عمه  
خم شدن آرامشت داره کمر عمه رو میشکونه. نمی خوای این مسیر تمومش کنی؟

روح الله  
نگید عمه جان. میشکنم وقتی حرف از شکستن می زنی وای به روزی که زبونم لال ترکی بخورید.

عمه  
میدونی من چند ساله عمه ؟

روح الله  
شما ماشالا هر چندم باشید نهایت سی و چهل همین حدودا بهتون میخوره ..

عمه  
بالای هفتاد سال از خدا عمر گرفتم اما تو و اون حاجلی از خدا بی خبر خیال می کنی هفت ساله.

روح الله  
من غلط بکنم عمه ..

عمه  
دو روز پیش حرف از زمین خان می زنی فدایش با حاجلی میرید سرزمین شبش تنها بر می گردی بدون حاجلی، نیمه شب گذشته میری پی حاجلی خونمالی برش میگردونی، امروز آفتاب نزده آدمهای خان میان پی حاجلی، میگه داریم میریم سر زمین. شما هر شب داری با منبر رسول منبر رسول گفتن از خواب بلند میشی. ما بچه نیستم روح الله.

روح الله سراسیمه از جا بلند میشود.

روح الله  
کجا رفته حاجلی ؟

عمه  
بشین!! با دل قرص رفت. یعنی شما نمیدونی کجا رفتن؟

روح الله  
پی رزق و روزی لابد.

عمه  
من پسری تربیت کردم از دست ظالم نون بگیره.

روح الله  
خدا اون روز نیاره.

عمه  
من روح اللهی تربیت کردم دروغ از زبونش دربیاد!؟

- سکوت
- عمه نیگا نکن رو پاهام دیگه بند نیستم . یادته بچه گیهاات خطا میکردی چه جور گوشت میپچیندم.
- روح الله کاش باز هم قوت داشتید همونجور میپچوندین.
- عمه ببخود نبود دیشب آقات اومد به خوابم قسم جانت داد گفت صاحبه ابا و عمامه روح الله رو تو باید میزون کنی نه به غیره از خدا بی خبر!!
- روح الله خواب چی چی بود؟
- عمه ندسته بودم دم همین پنج دری صدای ناله آقا مصطفی همینطوری پر می کشید تو سر و صورتتم. پله ها رو دوتا یکی رفتم مثل ای دخترهای 14 ساله، دیدم خان داداش صدش از دم زیرزمینی می آد گفتم خان داداش طوری شده گفت آب داغه صاحبه!! مثل جهنم میمونه خزینه، گفتم ما خزینه نداریم گفت این روح الله باز بازیگوشی کرده خزینه داره جوش میاد. گفتم روح الله هنوز مادرش از شیرش نگرفته چه جور میگین بازیگوشی میکنه گفت روح الله نوزده سالشه صاحبه چی چی میگی... همینکه گفت صدای ناله هات بیدارم کرد.
- روح الله آقام به خیالش تو من انا الحق زبانه میکشه؟! انتظار چی چی داشت چی چی شد.
- عمه آقات یه قلندری میخواست چنان جلوه نما باشه که چشم جهالت وقتی میبینتش بینا بشه.
- روح الله عمه!! من با اینهمه دم از خویشتن زدن دلبری برای خدا میتونم بکنم. میتونم بینا کنم کور دل رو؟
- عمه شما که دعوی اخلاص میکنی قلب پاره پاره میشه یه جور روح آدم عطر آگین میشه که بنده ی خدا همه ش دلش میخواد زل بزنه به چشمهات. چشمهات دروغ نمیکن عمه. نگاه من کن.
- روح الله دارید چوبم میزنید عمه. میدونید از چشمهاتون چقدر خجالت میکشم.
- عمه عمه نگاه من کن.
- روح الله روح الله با شرم سرش را بلند می کند و به چشمهای عمه خیره می شود.
- عمه جریان چیه اولاد پیغمبر؟
- سکوت
- روح الله باید از آفاق و انفس بگذری تا جان شوی، وآنکه از جان بگذری تا در خور جانان شوی. ... عمه من انگار خیلی راه دارم تا از خودم بگذرم .
- عمه (از جا بلند می شود) اگه روح الله یه روزی واسه خاطر حاجلی یا من بخوای ناحق حق کنی و حق ناحق به خدای احد و واحد ازت نمیگذرم ...
- روح الله عمه یه جور حرف می زنی انگار جای قلب من یه تیکه سنگ دارم اینجا ...
- عمه می بینی روح الله وضع این مردمو؟ دارن برای سیر کردن شکم خودشون شکم همدیگه رو پاره می کنند؟ نمیبینی چطور غیرخدا رو جای خدا به خوردشون می دن؟ قلبت باید سنگ باشه اینا رو ببینی باز نگران حاجلی و تن رفته من باشی.
- روح الله برای بینا کردن این مردم وقت زیاده ...

عمه وقت زیاده؟ میدونی تو قبرستون خمین. سنگ قبرها از چی می نالن؟ کاش قد یه ارزن وقت داشتن برای دوباره زندگی کردن. برای جبران مافات.

روح الله چراغی که به خانه رواست به مسجد حرامه عمه...

عمه روح الله جان ...

روح الله شما جای حرص خوردن باید استراحت کنید. مرحم طیب میل کردین؟

عمه روح الله! فاصله مرگ زندگی من قد یه منبره!! حالا خودتون می دونید!!

عمه با حالت زار و نزار از مقابل روح الله می گذرد. روح الله می ایستد و شکوه پیرزن را نظاره می کند.

روح الله ای دوست ببین حال دل زار مرا، وین جان بلا دیده بیمار مرا، تا کی در وصل خود برویم بندی، جانا میسند دیگر آزار مرا ... خدایا!! خودت ببین حال منو مددی کن.

صحنه دوم

حاجعلی در طویله خان به تیرک چوبی بند شده است. خان با نعل و افسار و شلاق وارد می شود.

خان یه وعده غذایی دهن گشادهایی مثل تو باید شلاق باشه. اینقدر بخوری که آدم بشی.

حاجعلی اگه این شلاق ازت بگیرن کی به حرفت گوش میده خان.

خان قبل از خر و گاو و الاغ، شلاق برای رعیت آفریدن. میدونی چرا؟ چون تا ازش غفلت کنی شکمش سیر بشه میگه چرا باید شلاق بخورم.

حاجعلی خان تو خوشحالی اینجوری داری زندگی میکنی؟ تو خوشحالی ناموس مردم جلوی چشمش بدزدی.

خان شب اولی که اومه بود خونه م عین جوجه تو تخم، تو لاک خودش بود بعد که لاکش شکستم یواش یواش جیک جیکش در اومد شد مرغ کورچ. میخوام باهانش جوجه کشی راه بندازم. تو میخواستی نهایت چندتا انگل پس بندازی اما من چی؟

حاجعلی خدا کنه خونش بتونه خون هفت نسل بعدت تمیز بکنه ...

خان اوی اوی اوی. زبونت نزاری ور دل شکمت قبل از منبر امشب جنازت میزارم دامن صاحبه. اونوقت جفتتون گل هم برین زیر خاک.

حاجعلی اگه عمر من و ننه م دست شماها بود که خیلی وقت بود رفته بودیم زیر خاک.

خان دسته من نیست؟! پس چه جور این پسر مصطفوی داره آسمون ریسمون میبافه که خان ...

حاجعلی روح الله خیال میکنی سر صف نمازی وایمیسه که تو اون سید پیش نمازشی.

خان وای نمی ایسته!؟

حاجعلی اون لباس روحانیت پوشید که پای این چیزا واینسته ...

خان کیه پس دم طویله داره آسمون ریسمون میبافه که از سر غلطی که کردی بگذرم.

حاجعلی التماس روح الله مثل این میمونه که به آب بگی خیس نکنه. میشه!؟

خان (به بیرون) هووی بگید این پسره بیاد تو. میخوام روسیاهی بمونه واسه کلاغ دم بریده.

حاجعلی مادرم خوب میگفت مهم نیست که خانی یا رعیت نباید شعورت گم نکنی. بگرد ببین کف چکمه ت گم نشده باشه شعورت.

خان ضربه ای به حاجعلی می زند و روح الله وارد می شود.

روح الله قرارمون چی بود خان؟ دستت واسه حاجعلی بالا نره ...

خان قرار، وقتی عین پیرزنا با زبونش نیش میزنه بی قرار. ببینم تو نبودی که اومدی عجز و ناله؟

حاجعلی راست میگه روح الله؟! زهد فروختی قلندر! تو این دریای بی کران زدی به ساحلی که جای شن تیغ داره.

روح الله کی بنچاق زمین می زنی به نام حاجعلی؟

خان چه شبی بشه امشب تو خمین. تو منو میسازی من هفت جد آبادت میسازم روح الله. ببین پسر آگه این روح الله نبود میفهمیدی فرشته مرگ عذرائیل نیست. منم.

روح الله ساز و برگ ما موسویا برای گرفتن حق وقتی بز نیم به سیم آخر جونمون ... میخوان این با جونمون بجنگید؟

خان (می خندد) کاش یه پسر لنگه تو داشتیم. جسور و عاقل ولی بچه جون تو نمیتونی بزاری نه سیخ بسوزه نه کیباب چون اونوقت دستت میسوزه.

خان از طویله خارج می شود.

حاجعلی تو سر چی معامله کردی روح الله؟ کاش هیچوقت خمین نمیومدی کاش هیچوقت عمه نمی خوندنت.

روح الله آروم باش پسر عمه. این سیلاب خشمت حتی آگه شنا بلد نباشم غرق نمیکنه میدونی چرا؟ چون سر جون عمه پای من محکم بسته شده به زمینی که تکون نمیخوره.

حاجعلی اینجوری نگران منبر پیامبر بودی ...

روح الله پیامبرم نگفت آگه پای جون مومن وسط بود لازم شد خدا رو هم انکار کنید.

حاجعلی جون مگه دسته من و تو مومن خدا ...

روح الله آگه نتونیم پول اون زمین خرج دوا و درمون عمه کنیم چی میشه. جون دست اون بالایی ولی نگفته بنده ش دست رو دست هم بزاره.

حاجعلی تو الان دست رو دست نداشتی؟ تو دست توی دست طاغوت گذاشتی.

روح الله جبرانش می کنم به خدای محمد و علی جبرانش می کنم.

حاجعلی سید هم اولین بار که پاش لغزید گفت به خدای محمد و علی جبرانش میکنم. اما نتونست؟! نتونست.

روح الله حاجعلی !! منو بفهم نمی تونم بزارم جلو چشمهام پر پر بشید نمی تونم.

حاجعلی تو می خوای پر پر شدن ما رو نبینی ولی داری همه مون از ریشه میاری.

سکوت

روح الله به سمت حاجعلی می رود و قصد دارد صورت خونی او را پاک کند. حاجعلی ممانعت می کند.

روح الله اینقدر نا محرم شدم که میزاری مرهم روی زخمت بزارم.

حاجعلی دلم شکسته از دستت روح الله.

روح الله  
یه استادی داریم توی قم می‌گه روحانی که شعر بگه مثل شکسته بندیه که یجور استخونت جا میندازه که دردت نگیره. چند وقته دارم شعر میگم. میخوای دل شکسته ت بند بزوم.

سکوت

روح الله شروع به تمیز کردن سر و روی خونی حاجلی می‌کند.

روح الله  
غم مخور ایام هجران رو به پایان می‌رود، این خماری از سر ما میگساران می‌رود، پرده را از روی ماه خویش بالا می‌زند، غمزه را سر می‌دهد غم از دل و جان می‌رود، بلبل اندر شاخسار گل هویدا می‌شود، زاغ با صد شرمساری از گلستان می‌رود، محفل از نور رخ او نورافشان می‌شود، هر چه غیر از ذکر یار از یاد رندان میرود، ابرها از نور خورشید رخس پنهان شوند، پرده از رخسار آن سرو خرامان می‌رود، وعده دیدار نزدیک است یاران مژده باد، روز وصلش میرسد ایام هجران می‌رود. این مرحم میخواد !!

حاجلی  
میشه دستهای بزاری روی زخم. الان بهترین مرحمه .

روح الله به چهره حاجلی خیره می‌شود و سپس دستانش را بر روی گردن حاجلی می‌گذارد.

روح الله  
نبضت تند میزنه حاجلی آروم و قرار نداره.

حاجلی  
می‌خوای آروم قرار بگیری؟

روح الله  
واسه همین آروم و قرار ندارم.

حاجلی  
میشه بجای عقلت با دلت پای منبر بری.

صحنه سوم

مسجد جامع خمین، از سر و صدای مرد و زن متوجه می‌شویم کیپ تا کیپ مسجد جمعیت نشسته است. در ردیف جلو خان و سید به ستونی تکیه داده اند. کمی عقب تر دو خدمتکار خان در دو سمت حاجلی نشسته اند. جلوتر از حاجلی قادر با دقت به منبر چشم دوخته است. در قسمت انتهایی عمه و زنی برقع پوش به چشم می‌خورند و مردی ناشناس که از شدت گرما کلافه است. روح الله جوان با صلوات مردم بر روی منبر می‌رود.

روح الله  
بسم الله الرحمن الرحيم؛ لا يعابُ المرءُ بِتأخيرِ حَقِّهِ إِنَّمَا يعابُ مَنْ أَخَذَ مَا لَيْسَ لَهُ؛ مولایمان علی می‌فرماید برای انسان عیب نیست که حَقش تاخیر افتد، عیب آن است که چیزی را که حَقش نیست بگیرد. فاصله حق گفتن و باطل فک کردن چهارتا انگشت است خداوند ابا دارد از این که باطلی را حق معرفی نماید، خداوند ابا دارد از این که حق را در دل مؤمن، باطلی تردیدناپذیر جلوه دهد، خداوند ابا دارد از این که باطل را در دل کافر حق ستیز به صورت حقی تردیدناپذیر جلوه دهد، اگر چنین نمی‌کرد، حق از باطل شناخته نمی‌شد. اون چیزی که باطل رو حق جلوه میده و حق رو باطل دل بستن به دنیاست حُبُّ الدُّنْيَا يُفْسِدُ الْعَقْلَ وَ يُصِمُّ الْقَلْبَ عَنِ سَمَاعِ الْحِكْمَةِ وَ يُوَجِبُ إِلَيْهِ الْعِقَابَ؛ دل بستگی به دنیا، عقل را فاسد می‌کند، قلب را از شنیدن حکمت ناتوان می‌سازد و باعث عذاب دردناک می‌شود. دنیا آدمی را به کلی سرگرم خود می‌سازد و دنیاپرست به چیزی از آن نرسد، مگر آن که باب حرص و شیفگی به آن بر رویش گشوده شود و به آنچه از این دنیا دست یافته اکتفا نمی‌کند تا در پی چیزی که بدست نیآورده نرود. چه کنیم که در دام دنیا پرستی نیوفتیم که همانا گرفتار شدن بر آن نتیجه اش اشتباه در تشخیص حق و باطل است. أَعْظَمُ الْمَصَائِبِ الْجَهْلُ؛ بزرگترین مصیبتها از نادانیست. هیچ آئینی با نادانی رشد نمی‌کند. مثال واضحش واقعه کربلا. چگونه در کربلا نادانی انسان را گمراه کرد و آن مصیبت را بوجود آورد. نادانی امروز هم در صورتهای مختلف جلوه می‌کند. رفتارهای ضد قرآنی، بنیان کج عدالت، حکومتهای جائر، آخوندهای خبیث و بی دین جاهلان بی خبر اینان که تعهد به اسلام را فراموش کرده اند و پایبند به طاغوت اغلال و بردگی را برای امت به بار

می آورند. دوست و دشمن را فراموش کرده اند و ادعیه نجات بخششان تنها فربه کردن شکم طاغوت است. صلواتی ختم کنید.

(صدای صلوات بلند می شود)(روح الله کاغذی را از ابایش در می آورد)

این روزها در هر گوشه ای عده ای روی گردان و گریخته از ملت و مذهب بر دامن پوسیده جماعت قران ندیده چنگ می زنند بلکه بر صورت حق پرستان هشیار حجاب کشند و مردم را در خواب خرگوشی غفلت نگه دارند. این بی هوشی به مدد مردانی پیرو قرآن و اهل بیت به هوشیاری تبدیل خواهد شد. ما مردم! مفتخریم پیرو مذهبی هستیم که رسول مکرش اجازه نمی داد ذره ای از حق الناس جا به جا شود ما مفتخریم پیرو مذهبی هستیم که پیامبرش تفاوتی بین غنی و فقیر قائل نبود. شما مردم مفتخر باشید در خمین مردانی چون ... در خمین .. امروز در خمین ..

(سکوت)

ای پیر هوای خانقاهم نفس است، طاعت نکند سود گناهم هوس است، یاران همه سوی کعبه کردند رحیل، فریاد زمن، گناهکار هوس است ...

(سکوت)

هرگاه انسان در مضیقه افتاد هوا و هوس بر نفسش چنان چنبره می افکند که راه توجیه بر اعمال باطلش باز می شود. امروز در خمین ایادی حکومت جائز به کمک دستهای پلید آخوند از خدا بی خبر گلوی رعیت را فشار می دهد.

حاجعلی صلوات می فرستد و بانگ صلوات مردم بلند می شود. خان از جا بلند می شود و از صحنه خارج می شود بدنبالش دو خدمتکار حاجعلی را از صحنه خارج می کنند.

روح الله بدانید هر کس باطل را یاری کند، به حق ستم کرده است. امروز در خمین ایادی طاغوت بر انصاف خط بطلان کشیده اند و گردن حکومت ضد قرآنی را کلفت کرده اند. امروز در خمین انحراف چنان کجی را گسترانیده که مقام شامخ انسان را به جهل به رعیت و اشراف تقسیم کرده اند. بر زمینهای مردم به اسمه خدا چنگ انداخته و پشت قبایله کفر انداخته اند. در روز روشن بر ناموس مردم چنگ می اندازند و صورت اخلاق را زخمی می کنند. والله مومن اگر این مظالم را بشنود و خاموش باشد انسان نیست یک انسان مرده است.

یکی از حضار صلوات می فرستد و مابقی حضار تکرار می کنند.

روح الله لَيْسَ مِنْ بَاطِلٍ يَقُومُ بِإِزَاءِ الْحَقِّ إِلَّا غَلَبَ الْحَقُّ الْبَاطِلَ وَ ذَلِكَ قَوْلُهُ: «بَلْ نَقْذِفُ بِالْحَقِّ عَلَى الْبَاطِلِ فَيَدْمَغُهُ...»؛ هیچ باطلی نیست که در برابر حق بایستد مگر آن که حق بر باطل چیره می شود و این سخن خداوند است "بلکه حق را بر سر باطل می زنیم که آن را در هم می کوبد".

صدای تکبیر بلند می شود. آنقدر که صدای روح الله در میان شعارهای مردم گم می شود.

صحنه چهارم

سیاه چالی نمود و تاریک در عمارت خان، دسته نورهای پراکنده بی رمق از منذهای کم تعداد صورت روح الله و حاجعلی را نمایان می کند. هر دو با سر و صورت خونی حاجعلی بر روی شکمش خم شده در حالیکه روح الله به سختی خود را سرپا نگه داشته است.

حاجعلی شما نگفتی پیامبر فرموده وقتی جون مومن در میونه آگه کافرخواست خدا رو هم انکار کن.

روح الله خوبیت نداره مومن خدا با دوتا چک و لگد دوتا طاغوتی تن مسلمون خم بشه.

حاجعلی خدا پدرت بیامرزه اونا دو نفر بودن؟! یه جوری درشت حرف زدی یه لشگر نره خر زخم و زلیلم کردن.

روح الله  
حاجلی

حالا که طوری نشده ...  
روح الله منو ببین طوری نشده ؟

روح الله  
حاجلی

این زخمهای خونی رو میگی؟! اینا که زینتت مومن خدا.  
الان این زینتها رو ببری مسگری دو زار میزارن کف دستت!؟

روح الله  
حاجلی

مومن خدا تو با خدا معامله کردی میخوای مزدتت از مسگر بگیری.  
تو با خدا معامله کردی چوبش ما باید بخوریم!؟

روح الله  
حاجلی

کی بود منو هل داد جلو گفت بخاطر ما ...  
ما هلنت دادیم نه اینکه از اون ور بوم بیوفتی ...

روح الله  
حاجلی

ناراحتی الان شفاعتت کنم بری سر رعیتت  
مرد حسابی من نمیدونم الان زخم دردم تاب بیارم یا دلشوره دل ننم باشم داری کنایه میزنی!؟

روح الله  
حاجلی

مومن وقتی پاش گذاشت تو جاده باید تا ته ش بره حالا مسیرت ناهمواره ولی مقصد که داری  
با این خان و خان بازی زندگی همه ش مسیره مقصد کجا بود.

روح الله  
حاجلی

اهای اهای .. یه مسلمون نیست جواب ما رو بده ...  
چرا داد و بیداد میکنی؟ می خوای بدونن پشیمون شدیم.

روح الله  
حاجلی

چرا جمع میبندی برادر من .. شما پشیمون شدی نه من ..  
من غلط کردم. فقط میگم راهش این نبود یهو یه جور سر منبر یخت آب بشه که همه با هم غرق بشیم ...

روح الله  
حاجلی

حکایت اون سیمرغ رو شنیدی که مرغ ها پی اش رفتن بالای کوه قاف ته اش فهمیدن خودشون همه یه پا سیمرغ  
هستند.

روح الله  
حاجلی

الان ما کجای رسیدن به قله قافیم؟! سرش ؟ ته اش؟ وسط اش؟  
مهم نیست کجاشی مهم اینکه راه افتادیم ... هیس .. یه صداهایی نمیداد ..

روح الله  
حاجلی

خدا رحم کنه همه خمین اجیر کرده بیان سیر سیاه و کبودمون کنند  
اگه نمیتونی راست بایستی عیب نداره حداقل صورتت ناراحت نشون نده

روح الله  
حاجلی

روح الله!! روح الله .. اصلن صورتت با اینهمه خون معلومه که ناراحت نشونش بدم یا نه!؟  
صدای هیاهو نزدیک تر می شود. روح الله خود را مستحکم تر نشان می دهد و حاجلی سعی می کند کمر راست کند.

روح الله  
حاجلی

میدونی مادرم از بابام چه نقل قولی میاورد  
الان وقت تعریف کردنه خاطرات داییه .. یه چی بگو طاقتمون زیادشه آبروی اون خدایامرز نبریم.

روح الله  
حاجلی

همین میخوام بگم  
(سمتی از بدنش را نشان می دهد) اینوری بشم بهتر نیست. این وره لگنم هنوز جا داره کتک بخوره.

روح الله  
حاجلی

میگفت وقتی دیگه کاری از دستت ساخته نیست هیچکاری نکن .. خودت بسپار به دست اون بالایی یا مسیرت  
درست بوده و دستت میگیره یا یه فرصت دیگه بهت میده

روح الله  
حاجلی

الان به نظرت اون بالایی اصلن حواسش به ما هست.

روح الله، حاجلی را نگاه می کند. هر دو به فضای بالای صحنه چشم می دوزند. صدای همهمه بلندتر می شود. بعد از مدتی نوری از بالای صحنه به درون می تابد و چهره روح الله و حاجلی را نمایان تر می کند.

صدای 1 روح الله و حاجلی اینجان.

صدای 2 بیاین مردم بیاین. اینجان. الله اکبر الله اکبر

صدای همهمه مردم بیشتر می شود.

صدای 3 صل الا محمد بوی خمینی آید.

قادر از بالای صحنه خود را به آن دو می رساند و فورن به سمت آن دو می رود.

قادر یا خدا. چکار کردن نا مسلمونا .. (بلند) حکیم خبر کنید ... دشمنش با دشمنش اینجور نا مروتی نمیکنه ای خدا !!

روح الله چی شده قادر؟

قادر شهر بهم ریختی سید. مردم وقتی فهمیدن تو بند خانید قیامت کردن ... به امام حسین قسم خمین شده بود کربلا .. یه طرف لشگر امام حسین یه طرف لشگر یزید .. الان لشگر امام حسین اینجاست در رکابت ...

روح الله خان کجا رفته؟

قادر به بهونه زائیدن زنش بیلاق قشلاق کرده مثلن ... حقش یه جور گذاشتی کف دستش که دمش گذاشت رو کولش رفت.

حاجلی از ننه م چه خبر قادر؟

قادر دستهایش سرد می شود و سکوت می کند. لالایی مادرانه در فضا طنین انداز می شود.

پایان



